

خودشناسی در قرآن

سوره‌ی حجر، آیات ۶۲-۶۴

استاد حسین نوروزی

جلسه‌ی ۷۴ (۳ آذر ۱۴۰۲)

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٦٢﴾ قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾

[لوط] گفت شما مردمی ناشناس هستید (۶۲) گفتند [نه] بلکه برای تو چیزی آورده ایم که در آن تردید میکردند (۶۳) و حق را برای تو آورده ایم و قطعاً ما راستگویانیم (۶۴)

وقتی فرستادگان الهی نزد حضرت لوط علیه السلام آمدند و وارد خانه‌ی ایشان شدند، حضرت به آن‌ها فرمود: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» شما چه کسانی هستید؟ شما افراد نکره و ناشناخته‌ای هستید یا برای کار سنگینی آمده‌اید.

«قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ»

«گفتند حالا احتمال دیگری هم بده که ما موجودات و فرستادگانی باشیم و آدم‌های بی‌راهی نباشیم». «المرسلون» به معنای فرستادگان است که خدا این تعبیر را به کار برده است. تا اینجا به حسب ظاهر مطلب تمام است. آن‌ها عرض کردند ما آمده ایم وعده‌ی عذابی را که تو به قومت خود می‌دادی که «این کارهای زشت را نکنید؛ عذاب خدا نازل می‌شود» محقق کنیم. در حقیقت خودشان را معرفی کردند اما به این مقدار از گفتار اکتفا نکردند. جمله‌ی بعدی به دنبال آن آمده است که گفتند: «وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» یعنی حق این قوم است که عذاب شوند. ما برای انجام کار باطلی نیامده‌ایم. عذاب الهی است اما آیا هر بلا، مصیبت، فشار و سختی بد است؟ آیا غیر از حق است؟ حق است. آمده‌ایم حق را اجرا کنیم.

عذاب یا رحمت الهی؛ کدام حق است؟

ما باید از این جملاتی که خدا در قرآن فرموده است درس بگیریم. ما تصور می‌کنیم که هر وقت عذاب نازل شود حق است؛ در حالی که اینطور نیست؛ حتی اگر رحمت الهی شامل یک قومی شود، آن هم حق است. فرشتگان و فرستادگانی که آمدند و می‌گویند: «ما آمدم رحمت خدا را بر امت تو نازل کنیم» هم می‌توانند همین جمله را به کار ببرند.

«أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ»

آیا وعده‌ی رحمت داده بودی؟ حق آن‌هاست که رحمت خدا شامل حال آن‌ها شود. به این معنا است که هر چه پیش آید و اتفاق بیفتد حق است. اگر مصیبت، سختی و ناگواری در زندگی برای ما به وجود آمد؛ اگر آن‌را ناحق ببینی یعنی خدا را هنوز نشناخته‌ای. آیا در دستگاه آفرینش الهی ناحقی هم وجود دارد؟ هر چه بر سر هر کسی می‌آید حقیقتش است. اما ظاهراً اسم آن‌را خوب یا بد می‌گذاریم اما در دستگاه آفرینش الهی بد و خوب وجود ندارد. همه چیز خوب است. اینطور نیست که خوب و بد نداریم. **خوب و بد؛ حق و ناحق؛ عدل و ظلم داریم؛ اما در دستگاه آفرینش الهی همان بد در جای خود و حق است.** گاهی ما دو گونه تعبیر می‌کنیم. می‌گوییم: «آدم خوبی است. چرا باید این بلا سر او بیاید؟!» خوب بودن با بلا آمدن برای شخص منافاتی ندارد. هم آن و هم این، هر دو حق است.

در روایت از حضرت سوال شد که: «آیا مؤمن مریض می‌شود؟» فرمودند: «بله». سوال کردند: «آیا می‌شود فلان بلا و مصیبت سر مؤمن بیاید؟» فرمودند: «بله». همین طور پرسیدند و حضرت فرمود: «بله!». بدی‌های دنیا بد است؛ اما خوب است یعنی سر جای خود است. چون دنیا جای خوبی نیست. دنیا مثل این می‌ماند که به شما می‌گویند: کجا می‌روی؟ در حالی که کمر بند خود را هم تند تند باز می‌کنی. می‌گویی: دارم دست‌شویی می‌روم. با عجله و شتاب می‌دوی. لااقل کمی یواش‌تر، کمی دیرتر، کمی شل‌تر. کجا می‌روی که اینقدر با عجله می‌دوی؟ عروسی است؟ پلو می‌دهند؟ چلو می‌دهند؟ می‌زنند می‌رقصند؟ با این عجله کجا داری می‌روی؟ می‌گویی: «دارم مستراح می‌روم. مستراح با این عجله؟! این قدر مشتاق دیدار مستراح هستی؟! می‌گویند: «مستراح که جای خوبی نیست. جایی است که بو می‌دهد. مسجد ما الحمدلله هواکش دارد ولی بعضی جاها دیوانه کننده است. دست‌شویی بو می‌دهد و کثیف و آلوده است. با شتاب و عجله داری به محل آلوده می‌روی؟ می‌گوید: «باید بروم. دست‌شویی هم بد است. اما الان بهترین جای دنیا برای من همین جاست». اگر الان به من بگویند: «برو عروسی، برو فلان تالار» می‌گویم: «اصلاً با من حرف نزنید. من الان غیر از دست‌شویی و توالت هیچ جای دیگری نمی‌روم». می‌گویند: «این همه جاهای خوش‌عطر و قشنگ!» می‌گویی: «اصلاً و ابداً». اگر پایش بیفتد گاهی حاضری دار و ندرت را بدهی که دست‌شویی بروی. بعد می‌گوید: «نمی‌دانم این عُرْفا چه

می‌گویند؟! عرفا می‌گویند: همه چیز خوب است. در عالم بد وجود ندارد. می‌گوید: این همه بد! ما داریم در عالم این همه بدی و ظلم و آدم‌های عوضی می‌بینیم. این همه فساد وجود دارد؛ آن‌وقت آقا نشسته برای خودش می‌گوید همه چیز خوب است؛ صدایش از جای گرم در می‌آید». نه آقا! تو دستشویی‌ات نگرفته است تا عاشقی از یادت برود.

عاشق شده بود، گفت: «چه کار کنم نجات پیدا کنم؟» گفتند: «یک مدت دست‌شویی نرو عاشقی از یادت می‌رود». به همین راحتی! به این کار، «ترفند» می‌گویند. می‌دانی چقدر کار سختی است؟! یکی از مشکل‌ترین کارهای روان‌شناسان در تمام دنیا حل مشکل عشق در کسانی است که عاشق شده‌اند. دارد بدبخت و بیچاره می‌شود. از خواب و خوراک و زندگی افتاده است. با او باید چه کار کنند؟ اگر در توالت را ببندند و نگذارند برود، حل می‌شود. این خوشی زیر دلش زده.

بالاخره ما نفهمیدیم دست‌شویی و توالت جای خوبی است یا جای بد، کثیف و آلوده؟ اگر توانستی بین این دو را جمع کنی تازه کم‌کم عقل تو در حال رو آمدن است که می‌شود چیزی هم بد و هم خوب باشد. هم کثیف‌ترین و هم بهترین جای دنیاست. از دو نگاه و دو منظر است.

همه چیز حق است

بزرگ‌ترین مصیبت عالم کدام مصیبت است؟ مصیبتی که برای امام حسین علیه السلام پیش آمد که بعد آن همه مصیبت‌ها یکجا بر سر حضرت زینب سلام الله علیها خراب شد. چون آن‌ها شهید شده بودند. کسی که باقی ماند حضرت زینب(س) بود. ایشان را به مجلس یزید آوردند تا او را تحقیر کنند. یزید گفت: «دیدی خدا با شما چه کرد؟» حضرت فرمود:

«ما رأیتُ الاّ جمیلاً»

من جز زیبایی و قشنگی ندیدم. این‌ها را باهم جمع کن که بتوانی هم این و هم آن را بفهمی. آیا کشتن امام حسین (ع) قشنگ بود؟ آیا ظلم، جور و جنایت یزید قشنگ بود؟ کدام یک قشنگ بود؟ در عالم خلقت خدا همه چیز سر جای خود است.

شیطان چه موجودی است؟ خوب است یا بد؟ خیلی بد است. دیگر از شیطان، شیطان‌تر نداریم. اما بعضی آدم‌ها هستند که شیطان را هم درس می‌دهند. حالا چرا خداوند شیطان را خلق کرده و به او مهلت داده است؟ شیطان از خدا مهلت می‌خواهد؛ خدا هم به او مهلت می‌دهد که انسان‌ها را فریب دهد و گول بزند. این چه نگاهی است که ما پیدا می‌کنیم که جز زیبایی نمی‌بینیم؛ می‌گویی: «جز عدل

در عالم وجود ندارد» خدای خود را عادل می‌بینی و می‌گویی: «همه چیز سر جای خودش است. حق است». حقش بود.

همه ما در مورد شهادت امام حسین علیه السلام می‌گوییم: «اتفاق بدی افتاد». آیا زیارت اربعین خواندی؟ در زیارت اربعین می‌خوانیم «أَكْرَمَتُهُ بِالشَّهَادَةِ» تو کرامت کردی به امام حسین (ع) به واسطه اینکه شهید شد. شهادت حضرت، کرامت خدا به حضرت بود. این طرف را نمی‌بینی!! بنابراین اولیاء خدا می‌گویند: «الحمد لله على كلِّ حال». به همین خاطر در شداوند، سختی‌ها، مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها حالی به حالی نمی‌شوند. با خدا و حق سر و کار دارد. باور کرده است که هر چیزی بر سر هر کسی می‌آید حقش است. نوش جانش.

اگر بهشت می‌رود؛ نوش جانش، حقش است. اگر جهنم می‌رود؛ نوش جانش باشد، حقش است. اگر خدا او را عِقَاب می‌کند؛ نوش جانش، حقش است. اگر درهای رحمت الهی به روی او باز شود؛ نوش جانش، حقش است. عالم، عالم حق است؛ کیلویی که نیست. ما خیال می‌کنیم نباید می‌شد اما شد. چنین چیزی نداریم. این دروغی است که شیطان در ذهن ما وارد کرده است که نباید می‌شد اما شد.

«نبايد می‌شد اما شد» نداریم. هر چیزی که شد باید می‌شد؛ و هر چیزی که نشد، نباید می‌شد. ما در ذهن خودمان می‌بافیم، می‌سازیم و تخیل می‌کنیم که باید این‌جوری و آن‌جوری شود. آنچه که شد، باید می‌شد و آنچه هم نشد نباید می‌شد. این باید و نباید غیر از آن باید و نباید است که وظیفه‌ی من چیست؟ آیا وظیفه من این است که اجازه بدهم هر چه می‌خواهد بشود، بشود. هر چه هم می‌خواهد نشود، نشود؟ یا همان خدایی که این عالم را بر حق آفریده است برای من وظایف و تکالیفی تعیین کرده است؟ می‌گوید: «تو چه کار داری که من می‌خواهم در این عالم چه کار کنم؟ به تو چه؟ دنیا دست من است. ربطی هم به تو ندارد». به آنی می‌میری. یعنی دنیای تو تمام می‌شود. دنیا به تو چه ربطی دارد؟ چرا غصه‌ی دنیا را می‌خوری؟ غصه‌ی خودت را بخور.

«وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ»

ای حضرت لوط ما که همین‌طوری پیش تو نیامده‌ایم. آمدیم حق را اجرا کنیم.

«وَأَنَا لَصَادِقُونَ»

و قطعاً ما راستگویان هستیم.

خب فرمودید: «أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ». تمام شد. اما «إِنَّا لَصَادِقُونَ» دیگر چیست؟ خیلی‌ها حق می‌گویند اما راست نمی‌گویند؛ درست می‌گویند، اما راست نمی‌گویند. خود او هم نمی‌فهمد که راست نمی‌گوید. چرا برخی از افراد نزد روان‌شناس یا روان‌کاو می‌روند؟ چقدر هم پول می‌دهند. برای اینکه روان‌شناس و

روان‌کاو به تو حالی می‌کند که داری دروغ می‌گویی. می‌گویی: «مشکل دارم! مشکل من را حل کن!». با تو شروع به صحبت کردن می‌کند و به تو ثابت می‌کند داری دروغ می‌گویی و نمی‌خواهی مشکلات حل شود. اگر می‌خواست حل شود تا حالا حل شده بود.

خدا می‌فرماید:

«أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»

من را بخوانید، اجابت می‌کنم شما را. رابطه‌تان را با من درست کنید. «إِنِّي قَرِيبٌ» من نزدیک هستم. دور نیستم. می‌گویی: «من اصلاً خدا را قبول ندارم». تو آیا اصلاً می‌خواستی که خدا را قبول داشته باشی و خدا را پیدا کنی، ببینی و بشناسی اما نشد؟ که حالا می‌گویی: «من خدا را قبول ندارم». دروغ می‌گویی. منتها خودش هم نمی‌فهمد دارد دروغ می‌گویی. باید شخصی پیدا شود و از او سوال کند: «چه می‌خواهی؟ به من بگو ته خواسته‌ی تو چیست؟ اول ببین چه می‌خواهی؟ هدف تو چیست؟»

آدمی که گم است و نمی‌داند چه می‌خواهد؛ معلوم است که نمی‌داند باید چه کار کند. می‌گوید ما مربی و مرشد می‌خواهیم. یک راهنما می‌خواهیم که به ما بگوید چه کار کنیم. مرشدی که به شما می‌گوید: «چه کار کن» خود از شیطان دستور می‌گیرد که می‌گوید چه کار کن، این را بگو؛ آن را بگو. این ذکر را بگو؛ آن چله را بگیر. به کسی که گم است، می‌گویی: «چه کار کن»!

آیا به تو گفت که: «تو گم هستی. هدف تو گم است. نمی‌دانی داری کجا می‌روی. نمی‌دانی کجا باید بروی و مقصد تو کجاست و چرا می‌خواهی بروی؟» آیا این‌ها را از تو پرسید؟ فقط می‌گویی: «هرچه من می‌گویم بگو چشم». اصلاً شیطان از همین راه وارد می‌شود. ضالین کسانی هستند که گم هستند. یک ظالمین و یک ضالین داریم.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

خدایا ما را جزء ضالین قرار نده. یعنی گم نباشیم. وقتی گم باشی زمام اختیار تو به دست شیطان می‌افتد. می‌گویی: «اختیار خود را به دست من بده و هر جا من می‌گویم بیا». خدا دنبال این نیست که ما نماز بخوانیم؛ روزه بگیریم و ذکر بگوییم. آیا خدا کمبود ذکر، نماز و روزه دارد؟ که ما برویم برای خدا نماز بخوانیم؛ برای خدا روزه بگیریم و به حج خدا برویم. ذکر خدا را بگوییم؟!

خدا می‌فرماید: «من تو را خلق کردم تا تو بفهمی برای چه خلق شده‌ای. برای کجا آفریده شده‌ای. خودت را بشناسی». اما تو می‌گویی: «من چه کار کنم؟» خدا به کار تو احتیاجی ندارد.

برای امام زمان یار هستیم یا بار؟

«و إنا لصادقون». آن‌ها گفتند که ما راست‌گوییم. اما ما راست نمی‌گوییم. مرتب می‌گوییم: «اللهم عَجَلْ لوليک الفرج» خدایا امام زمان را برسان. آیا واقعاً می‌خواهی امام زمان بیاید؟ از خودت سوال کن امام زمان برای چه بیاید؟ می‌گویی: برای اینکه مشکلات ما را حل کند. پس تو نمی‌خواهی امام زمان بیاید، می‌خواهی مشکلات حل شود. اسم این کار روان‌کاوی و روان‌شناسی است. ته حرف تو را درآوردیم تا ببینیم چه می‌خواهی؟ معلوم کن چه می‌خواهی.

می‌گویی: «یا صاحب الزمان ادرکنی» معنای ادرکنی چیست؟ یعنی خدایا؛ یا امام زمان؛ بدهکارم؛ قرض دارم؛ خرج و زندگی دارم. مریض هستم؛ بیا مشکلات ما را حل کن. آیا ما منتظر امام زمان هستیم؟! منتظریم که چه اتفاقی بیفتد؟ که مشکلاتمان حل شود؟ بعد خیال می‌کنیم که «خیلی منت سر آقا گذاشته‌ایم. از او خواستیم تا بیاید مشکلاتمان را حل کند. چقدر ما برای او حساب باز کردیم. چقدر ما خوب هستیم. به او متوسل شدیم». اسم این کار را هم توسل می‌گذاریم. به حضرت متوسل شدیم تا مشکلاتمان را حل کند. مشکلات خرمان را حل کند. مشکلات دنیای ما را حل کند. خر ما را تیمار کند. خب حضرت هم زورش می‌رسد؛ قدرت و توانش هم زیاد است. مهربان هم هست. حالا که حضرت کولی می‌دهد ما هم در صف ایستاده‌ایم تا نوبتمان شود؛ خب ما هم برویم و یک کولی هم ما بگیریم. بعد می‌گوییم: «ای امام زمان! این همه کولی بگیر، پس چرا نمی‌آیی؟ این همه در صف ایستاده‌ایم یک سواری از شما بگیریم، کار ما را هم راه بیندازی. شما که جور همه را می‌کشی ما هم در صف هستیم. جور ما را هم بکش!!».

حالا هرچه حضرت می‌فرماید: «بابا من دنبال یار هستم نه بار. شماها بار هستید. شما می‌خواهید کار خودتان را راه بیندازید که من را صدا می‌زنید. من دنبال کسانی هستم که یار و کمک من باشند؛ و الا بار که زیاد است. یار پیدا نمی‌شود». یار کیست؟ یار کسی است که خودش بفهمد کجا دارد می‌رود؟ مقصدش کجاست؟ برای چه خلق شده است؟ کسی که نفهمد برای چه خلق شده است و نمی‌فهمد باید چه کار کند، هر کاری کند غلط است و برای امام زمان بار است. بنابراین در روایت داریم کسی که ولایت ندارد، هر کاری کند غلط است. «ولایت ندارد» یعنی فهم و شعور ندارد. نمی‌فهمد حق چیست؟! باطل چیست؟! شخصی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و گفت: «حق با شماست یا با آن‌ها؟» حضرت فرمود:

«برو حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی»

حالا ما مرتب می‌گوییم: «حق را بشناسم؟ حق چیست که من آن را بشناسم؟ اصلا با چه چیزی آن را بشناسم؟ چطوری آن را بشناسم؟!»

درست می‌گوییم؛ اما راست نمی‌گوییم. می‌گوییم: «خدا هست». این حرف درستی است؛ حرف غلطی نیست. خدا هست. هزار و یک دلیل، برهان و استدلال برای اثبات وجود خدا اقامه می‌کنیم که خدا هست؛ درباره‌ی آن کتاب هم می‌نویسیم. آیا راه اینکه مردم بفهمند خدا هست، این است؟ معلوم است خودت هم خدا را نشناخته‌ای.

خدا می‌فرماید:

«إِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»

من را بخوانید، من نزدیک هستم. چشم خود را باز کن. اگر مردم چشم خود را باز کنند خدا را می‌بینند. برهان خدانشناسی نمی‌خواهد. به نوشتن کتاب نیازی ندارد. چشم‌های خودمان را باز کنیم؛ خدا هست.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

خداوند نور است. کسی که چشم خود را بسته است ما با چه چیزی می‌خواهیم خدا را به او نشان دهیم؟ یک آینه جلوی خورشید گرفته است و می‌گوید: «من خورشید را نمی‌بینم. خورشید کجاست؟» چشم‌های خود را بسته است و می‌گوید: «خورشید کجاست؟» ما هم یک آینه برداشته‌ایم و آن را جلوی خورشید قرار داده‌ایم تا نور خورشید در آینه بیفتد و به خورشید برگردد. با نوری که از خود خورشید گرفتیم می‌خواهیم خورشید را به او نشان دهیم. معلوم است داریم اشتباه می‌رویم. خود شخص باید چشم خود را باز کند تا ببیند. دیگر ظاهرتر از خدا و حقیقت نداریم. مگر خدا تاریک است که شما می‌خواهی او را روشن کنی؟ می‌خواهی خدا را اثبات کنی؟ خودت را اثبات کن چرا که خدا ثابت و حق است.